

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۱۱ مرداد ۱۳۸۶

آیه مورد بحث

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

نکته‌ای در رابطه با آیه بالا

برای اشخاصی که موفق به انجام عمل صالح شده‌اند، اضافه بر آن چه به نام اجر از آن تعبیر می‌شود، اجر خاصی است که در برابر عمل انجام شده که اسم آن عمل صالح گذاشته شده است. عمل صالح از جهت کمیت و مقدار ملاحظه نمی‌شود؛ بلکه از جهت کیفیت، حق تعالی آن عمل صالح را اجر نیکو می‌دهد.

ممکن بود که به جای کلمه «أَحْسَنَ» کلمه اکثر بیاید که در مقدار و کمیت اجر نسبت به عمل صراحت پیدا می‌کند. در این آیه شریفه که کلمه «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» هست این کلمه «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» با کلمه ((باکثر ماکانوا یعملون)) این فرق را دارد که کلمه «أَحْسَنَ» اشاره به یک وضعیت و برتری است که در مقام کیفیت برتر است نه در مقام کمیت. عقل حکم می‌کند که در این آیه کریمه این «أَحْسَنَ»، احسنی باشد، بهتری باشد، نیکوتری باشد که از مقوله کیف باشد نه از مقوله کمیت، برای این که آن چیزی که افضل است و مفضل است، آن‌ها دو چیزی هستند که از جهت کیفیت با یکدیگر مغایرت دارند، مثل زندگی طبیعی و زندگی الهی. در این جا صحبت و گفتگو راجع به مقدار عمر نیست که این زندگی چقدر طول می‌کشد و آن چقدر طول می‌کشد. تفاوت این دو حیات و زندگی از جهت غلظت و رقت و کیفیت است.

حکایتی در مورد دو نفر از صلحا

به مرحوم آقا شیخ جواد انصاری همدانی گفتند که حیدرآقای پسر مرشد احمد چلوبی بازار تهران، حالا که تابستان است، قصد کرده است که به عتبات عالیات، و زیارت ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه مشرف شود. آقا شما می‌دانید که حیدر آقا مریض است، علیل است و ناتوان است، کم می‌خورد، کم می‌خوابد، خلاصه از این جور ریاضت‌ها به خودش می‌دهد غیر از چیزهای دیگر. این به آن جا برود در آن هوا می‌میرد، این جا ۴۳ درجه است آن جا ۵۵ درجه، این دوام نمی‌آورد. دقت کنید حاج آقا شیخ جواد انصاری همدانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به کسانی که برای مرحوم حیدرآقای معجزه دلسوزی کردند می‌فرماید که در دل حیدرآقا یک حرارتی وجود دارد که از این حرارت ۵۵ درجه گرمای عراق خیلی بیش‌تر است. اگر بنا بود که حیدرآقا در برابر حرارت از بین برود، هلاک بشود، باید تا حالا هلاک شده باشد، گفتند چه حرارتی؟ گفت عشق به ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه که در بحر هست و در سایر کتب هم است. "ان للحسین صلوات‌الله‌علیه فی قلوب المومنین حراره لا تبرد ابدا" ((مومنین علاقمندی و عشقشان به ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه آن قدر است که سردشدنی نیست)).

من از این "ابدا" یک چیزی می‌فهمم، می‌فهمم که این حرارت که در قلوب مومنین است در بهشت هم در دلشان هست. تا خدا خدایی می‌کند در آن جهان آخرت هم در دلشان هست، "لا تبرد ابدا".

نکته ای در مورد ظهور

این صحیح است که دنیا آن قدر پسرفت می کند تا آماده بشود برای تشریف آوردن آقا که مضمون "بعد ما ملات ظلما و جورا" بشود، این درست است. اما این به این معنی نیست که مردم همه به وظیفه عمل می کنند و همه قدردان نعمت های الهی (نعمت های معنوی، نه پرتقال، نه خربزه، و هندوانه) هستند و حق تعالی اراده فرموده دائم بزند توی سر این ها و این ها هم پسرفت بکنند. این حرف غلط است. معنی آن این است که این قدر مردم نسبت به این نعمت های الهی و معنوی ناشکری می کنند و کفران نعمت می کنند که از موارد «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» می شوند. «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» یعنی زندگی من و شما. «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»، «عَذَابِي لَشَدِيدٌ» معنی اش این نیست که با شعله ی گاز یا آتش می سوزاند. «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» معنی اش این است که نوعاً همه چیز دارند و هیچ چیزی ندارند، آرامش خاطر، نفس مطمئنه ندارند، دعاهایشان مستجاب نمی شود. کفران نعمت عقلاً و شرعاً جایز نیست اما عقلاً جایز نیست برای این که یکی از ادله بر توحید لزوم شکر منعم است. شرعاً هم جایز نیست که قرآن می فرماید که «وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». خوب کسی که کفران نعمت می کند، قدر آن معنویاتی که حق تعالی به او عطا کرده است و قدر وسایل رسیدن به کمالات انسانی را نمی داند، این خلاف شرع عقلی و شرعی کرده است. «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» هم آن وقت همین جور عذاب روحی و معنوی می شود.

سجده بر مهر تربت کربلا و نظر دکتر علی شریعتی

پیرمردی شصت و پنج ساله که سال ها است می شناسمش و مرد خوبی هم است؛ آمد و گفت که در مسجد محله ما دیدیم که مهرها را جمع کردند و جایش سنگ گذاشتند، آن جا هم نوشتند و زدند که به دلیل این که سجده کردن بر این مهرهایی که معمولاً در سابق که همه تربت عراق بود و تربت کربلا بود، از لحاظ بهداشتی مضر است. اما از مرتضی بشنوید، یکی از آن نوارهایی که من از علی شریعتی شنیدم آن زمان، چهل و هفت-هشت سال پیش در مورد مهر بود و سجده بر چیزی به نام مهر و تربت کربلا، که می گفت شماها سلیقه ندارید، توجه ندارید، فکر ندارید، مهری را که دو هزار تا پا روی آن آمده است، کثیف شده، عرق پا، کثافت، سیاه شده، شما می خواهید با خداوند صحبت بکنید، عبادت کنید، بهترین موضع بدنتان از لحاظ ظاهر که پیشانی در چهره است، روی این کثافت ها می گذارید. . به حق ابی عبدالله صلوات الله علیه قسم این گوش مرتضی وقتی که نوار را در زمان شاه از دهن این انسان نادان -نه زندیق- شنید فهمید و یقین کرد که این روز پیش می آید. مردم در مورد علی شریعتی دو نوع اعتقاد دارند. یک سری او را صاحب مکتب می دانند و گروه دیگر او را زندیق می دانند. من با نظر هر دو مخالفم. آن هایی که می گویند زندیق است نمی فهمند که معیار زندیق چی است. او یک انسانی بود که در خودش سه تا حسن می دید، یکی خوش بیان بودن، یکی با جاذبه سخن گفتن، یکی نقاد بودن، قوه متخیله خوب کار می کرد ردیف می کرد، عمدی هم نبود، طبیعتش این اقتضا را داشت. اما انسانی بود که تزکیه نفس نکرده بود، رذایل اخلاقی را از باطن خودش بیرون نکرده بود، غرور را بیرون نکرده بود، خودبینی و خودپسندی را از خودش بیرون نکرده بود، خوش بیان بود، با استعداد بود و جذاب هم بود. ولی به این اندازه انسان نباید اکتفا بکند، باید استاد ببیند، باید درس بخواند. اسلامی که انسان از مجالات یا کتاب های اهل سنت، تاریخ اهل سنت، دیده است آن اسلام غیر از اسلامی است که امیرالمومنین صلوات الله علیه بعد از رسالت عرضه کرده است به مردم، خیلی با آن فرق دارد. نماز هم می خواند، روزه هم می گرفت و شواهدی هم بر این که مرد بی انصافی نبوده است من دارم و خطش را هم دیدم، نوشته اش را دیدم.

یک تذکر اخلاقی

از خودت چرا سلب اختیار می کنی، چرا کاری می کنی که موجب ناتوانی خودت بشود، دیگر نتوانی اگر بخواهی این کار را کنار بگذاری، کنار بگذاری. این را عقل می گوید؛ این را مرجع تقلید نمی گوید، زندگانی ما بی ترمز دارد حرکت می کند. بدون رعایت مقررات عقلی دارد حرکت می کند. ما از لحاظ فرهنگ انسانی، کارمان درست نیست. -این عرض بنده هم جسارت نیست به شما- از لحاظ فرهنگ اسلامی کارمان درست نیست -این هم جسارت نیست- از لحاظ مقتضیات عقل هم کارمان درست نیست. به جای این که به عقلمان رجوع کنیم به دست راست و چپمان نگاه می کنیم که دست راستی چه کار کرد من هم بکنم. دست چپی چه کار کرد که من هم بکنم. یکی نیست از این سوال کند که مگر کله‌ات پوک است؟ خوب به عقلت هم مراجعه کن. تزکیه نفس اگر بویشت از یک جایی بیاید، بایستی دنبال آن برفتی، شاید از برکت آن بو، یک مقداری هم انسان رشد فکری و عقلی پیدا بکند و رشد عقلی است که انسان را از ضد ارزش‌های انسانی باز می‌دارد.

ما خیلی راه داریم تا به لغت تزکیه و مفهوم تزکیه برسیم. اما این که حق تعالی در این آیه کریمه فرموده است «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی کیفیت این زندگی و حیات با کیفیت آن حیات و زندگی طبیعی و حیوانی فرق دارد، نه کمیتش. الاغ دو کیلو می خورد، یک آدم دویست گرم می خورد، اما یک آدم، آدم است و الاغ، الاغ است. قبلاً وعده داده بودیم که این «بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را عرض می‌کنیم که این راهی عقلاً جز بیان کیفی بودن و از کیفیات قرار دادنش نداریم.

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

کربلای اول وصفی است و کربلای دوم اسمی است. ایشان از روز دهم معرفی خدا و پیامبر خدا و اهل بیت را شروع کرد. نامسلمان بودن دشمنان خودش را معرفی کرد. یازدهم پیش‌تر، به کوفه که رسیدند پیش‌تر، این مصیبت‌ها اگر به یک شخص عادی وارد شود، یک هفته‌ای می‌کشدش. اما این خانم با آن شدت ارتباط معنوی‌اش با آن برادر صلوات‌الله‌علیهما، لحظه به لحظه نیرویش پیش‌تر می‌شد برای این که کربلا را به همه جا برساند. اهل مدینه وقتی آمدند بیرون مدینه برحسب نقل امام چهارم صلوات‌الله‌علیه به آن‌ها فرمود که همین قدر من به شما بگویم اگر جد ما سفارش می‌کرد درباره اهل بیتش که حداکثر دشمنی و جنایت را بکنند، پیش‌تر از این دیگر نمی‌توانستند بکنند. در کوفه وقتی که این خانم شروع کرد به صحبت کردن، نقل است در همین ارباب مقاتل، در کتاب‌هایشان نوشته‌اند که صدای این خانم وقتی که به گوش ما رسید دیدیم، کانه تنطق علی لسان امیرالمومنین، زن است، مصیبت‌دیده است، صحبت می‌کند ولی مثل این که امیرالمومنین دارد صحبت می‌کند. ((کربلا در کربلا می‌ماند)) یعنی خفه می‌شد و دفن می‌شد، این خانم گسترش داد.

در پنجاه و چهار سال پیش که مرحوم حاج‌آقا مشهد بودند یک سربازی را آوردند، در مجلسی که هفته‌ای یک شب داشتیم. آوردند و گفتند که این با ما در سربازخانه است، نمی‌دانم اهل تربت جام، کجا بود که از اهل سنت بود و این به ما گفته است که من امام حسین شما را خیلی دوست دارم. حاج‌آقا ما چه کار کنیم چه به او بگوییم. من الان یادم نیست. دو سه جمله به او گفتم و گفت که من شیعه شدم و او را امام خودم قرار دادم. که می‌فهمد فلسفه کربلا چه هست؟